

چه فضیلت دارید ... ؟

(دکتر جان استات) (ترجمه: آرمان رشدی)

بخش دوازدهم: محبت به دوست و دشمن

در شماره‌های قبل دیدیم که عیسی در مقابل برداشتهای نادرست علمای دینی یهود از احکام شریعت، آنتی‌تزهایی عنوان کرد. تا اینجا پنج آنتی‌تزه را مورد بررسی قرار دادیم، آنتی‌تزه در مورد خشم، شهوت، طلاق، صداقت گفتار، و انتقام. در این شماره، از انجیل متی ۵:۴۸-۴۳، آنتی‌تزه ششم و آخر را که نقطه اوج این شش مورد است، بررسی خواهیم کرد، یعنی "محبت برابر به دوست و دشمن".

همانطور که در شماره قبل یادآور شدیم، مطالب این سلسله مقالات، خلاصه‌ای است از متن اصلی کتاب جان استات. به امید خدا، متن کامل کتاب پس از پایان این مقالات منتشر خواهد شد.

محبت فعال (۴۸-۴۳)

شنیده‌اید که گفته شده است «همسایه خود را محبت نما و با دشمن خود عداوت کن.» اما من به شما می‌گویم که دشمنان خود را محبت نمایید و برای لعن‌کنندگان خود برکت بطلبید و به آنانی که از شما نفرت کنند احسان کنید و به هر که به شما فحش دهد و جفا رساند دعای خیر کنید. تا پدر خود را که در آسمان است، پسران شوید زیرا که آفتاب خود را بر بدن و نیکان طالع می‌سازد و باران بر عادلان و ظالمان می‌باراند. زیرا هر گاه آنانی را محبت نمایید که شما را محبت می‌نمایند، چه اجر دارید؟ آیا باج‌گیران چنین نمی‌کنند؟ و هر گاه برادران خود را فقط سلام گویند، چه فضیلت دارید؟ آیا باج‌گیران چنین نمی‌کنند؟ پس شما کامل باشید چنانکه پدر شما که در آسمان است کامل است.

علمای یهود تعلیم داده، می‌گفتند: «همسایه خود را محبت نما و با دشمن خود عداوت کن!» این تعلیم حاوی انحرافی است واضح، چرا که بخشی از حکم خدا را از قلم انداخته، نکته‌ای نیز به آن افزوده است. این تعلیم، آگاهانه هم معیار محبت را پایین می‌آورد (با حذف عبارت "مثل خویشتن" که معیار را خیلی بالا می‌برد) و هم محدوده افراد مورد محبت را تنگ می‌کند (با مشخص کردن اینکه "دشمن" جزء "همسایگان" نیست و باید با او کینه ورزید). ایشان به حکمی که در لایوان فصل ۱۹ آمده بود، با حالتی تنگ‌بینانه می‌نگریستند و اظهار می‌داشتند که این حکم فقط به "جماعت بنی اسرائیل" خطاب شده است. می‌گفتند که «همسایه من یعنی فردی از قوم و از خون خودم، یک یهودی که هم‌نژاد و هم‌کیش من باشد. احکام شریعت چیزی در باره بیگانگان و دشمنان نگفته است. پس چون این حکم فقط مربوط به محبت به همسایه‌ام می‌شود، می‌توان آن را اجازه یا حتی حکمی دانست در مورد نفرت و خصومت با دشمن، زیرا او همسایه‌ام نیست تا دوستش داشته باشم.»

این گونه استدلال برای آنانی که دوست داشتند متقاعد بشوند، کاملاً منطقی می‌نمود و تعصبات نژادی‌شان را تأیید می‌کرد. و البته نیز بسیار منطقی بود. ایشان گویا حکمی را که در چند آیه قبل، در همان فصل آمده، نادیده می‌گرفتند که وقتی کسی مزرعه خود را درو می‌کند، باید محصول باقی‌مانده در گوشه‌ها را برای فقرا و غریبان بگذارد. غریب طبعاً نه یهودی، بلکه از اتباع بیگانه بود. ایشان یقیناً حکمی دیگری را نیز در انتهای همان فصل نادیده می‌گرفتند که آشکارا علیه هرگونه تبعیض نژادی بود: «با غریبانی که در سرزمین تو زندگی می‌کنند بدرفتاری مکن. با ایشان مانند سایر اهالی سرزمین رفتار کن، زیرا نباید از یاد ببری که تو نیز خودت در سرزمین مصر غریب و بیگانه بودی...» (۳۴:۱۹، ترجمه تفسیری).

این علما بی‌شک سایر احکامی را نیز که رفتار قوم اسرائیل با دشمنانشان را تنظیم می‌کرد، نادیده می‌گرفتند. برای مثال، در خروج ۴:۲۳ و ۵ می‌فرماید: «اگر به گاو یا الاغ گمشده دشمن خود برخوردی، آن را پیش صاحبش برگردان. اگر الاغ دشمن را دیدی که در زیر بار افتاده است، بی‌اعتنا از کنارش رد نشو، بلکه به او کمک کن تا الاغ خود را از زمین بلند کند» (نقل از ترجمه تفسیری). در کتاب تثنیه ۲۲:۴-۱ حکم مشابهی در خصوص گاو یا الاغ برادر آمده؛ این نشان می‌دهد که اقتضای محبت یکسان است، خواه حیوان از آن "برادر" باشد، خواه از آن "دشمن". علما می‌بایست آن تعلیم مذکور در امثال ۲۱:۲۵ را خوب به یاد می‌داشتند که پولس رسول نیز بعدها آن را برای پرهیز از

انتقام نقل قول کرد: «اگر دشمن تو گرسنه باشد او را نان بخوران، و اگر تشنه باشد او را آب بنوشان.»

ممکن است کاتبان و فریسیان جنگهای بنی اسرائیل علیه کنعانیان یا مزامیر حاوی لعنت را به عنوان دلیلی کتابمقدسی برای نفرت از دشمن مطرح می‌کردند. اگر چنین می‌کردند، نه مفهوم جنگها را درک کرده بودند، نه معنای این مزامیر را. جنگ اسرائیلیان با کنعانیان صرفاً برای زدودن بت‌پرستی تهوع‌آور و همراه با روسپی‌گری ایشان بود از سرزمینی که می‌رفت از آن اسرائیلیان شود. در مورد مزامیر حاوی لعنت باید گفت که در آنها مزمورنگار از روی خصومت شخصی سخن نمی‌گوید؛ او در مقام نماینده قوم اسرائیل، قوم برگزیده خدا، شریران را دشمنان خدا می‌شمارد؛ و چون دشمنان خدا هستند، دشمنان او نیز به‌شمار می‌آیند، چرا که او آرمان الهی را به‌طور کامل آرمان خود می‌داند؛ او از ایشان نفرت می‌دارد، چون خدا را محبت می‌کند؛ او اعتماد کامل دارد که این نفرت، نفرتی است بی‌عیب، تا به آن حد که در بخش بعدی مزمور، نزد خدا فریاد بر می‌آورد تا او را بیازماید و دلش و فکرش را تفتیش کند تا مبدا چیزی شریر در آن یافت شود (ر.ک. مزمور ۱۳۹: ۲۴-۱۹).

اگر ما نمی‌توانیم با چنین خواسته‌ای همصدا شویم، این درست نمایانگر ضعف روحانی ماست، نه قدرت روحانی‌مان؛ نمایانگر محبت اندک ما به خداست، نه محبت افزون ما به انسانها؛ نمایانگر ناتوانی ماست به پرهیز از نفرتی "شخصی" نسبت به شریران و داشتن نفرتی "بی‌عیب" نسبت به آنها.

آشکار است که چنین "نفرت خالصی" نسبت به شرارت و شریران، و نفرتی به‌دور از هر بدخواهی شخصی، نمی‌توانست اقدام علمای یهود را توجیه کند که حکم خدا به محبت کردن به همسایه را تبدیل کرده بودند به مجوزی برای نفرت ورزیدن به آنانی که از ما نفرت دارند، یعنی به دشمنان شخصی‌مان. عبارت «با دشمن خود عداوت کن» همچون انگلی بر پیکر حکم خدا رشد کرده بود؛ این کلمات هیچ جایی در میان احکام الهی نداشتند. خدا به قومش معیاری دوگانه برای اخلاقیات نیاموخت، یکی برای همسایگان و دیگری برای دشمنان.

به‌همین جهت، عیسی با گفتار الحاقی ایشان به عنوان تحریفی بارز در شریعت خدا مخالفت کرد و فرمود: «اما من به شما می‌گویم که دشمنان خود را محبت نمایید» (آیه ۴۴). زیرا همسایه ما، همانطور که مسیح در مثل سامری نیکو به‌روشنی تشریح فرمود،

لروماً شخصی از نژاد یا طبقه یا مذهب خود ما نیست. ممکن است اساساً هیچ ارتباطی با ما نداشته باشد. ممکن است دشمن ما باشد که با چاقو یا اسلحه در جستجوی ماست. "همسایه" ما در واژگان خدا شامل دشمنان نیز می‌شود. آنچه که سبب می‌شود او همسایه ما باشد، صرفاً این است که او هم‌نوع ماست، هم‌نوعی که در نیاز می‌باشد، و ما از نیاز او آگاهی داریم، و در موقعیتی قرار داریم که می‌توانیم آن را برطرف سازیم.

بسیاری از مسیحیان آموخته‌اند که رخساره دیگر را نیز برگردانند، اما نمی‌دانند چگونه کسی را که ایشان را زده است، محبت کنند.

پس وظیفه ما نسبت به همسایه‌مان چیست، خواه دوستان باشد، خواه دشمن؟ وظیفه ما محبت کردن به اوست. اگر عبارات مشابه از موعظه بالای کوه به‌روایت لوقا را نیز در نظر بگیریم، خواهیم دید که محبت ما نسبت به دشمن باید در کردار و گفتار و دعایمان منعکس شود. در مورد محبت در کردار می‌فرماید: «دشمنان خود را دوست دارید و با کسانی که از شما نفرت کنند، احسان کنید... دشمنان خود را محبت نمایید و احسان کنید» (لوقا ۶:۲۷ و ۳۵). محبت اصیل صرفاً احساس نیست بلکه خدمت است، خدمتی عملی همراه با فروتنی و ایثار. اگر دشمن ما در صدد زیان رساندن به ما باشد، ما باید در فکر خیریت او باشیم. این همان کاری است که خدا با ما کرد. مسیح زمانی در راه ما مرد که ما "دشمن بودیم". اگر او در راه دشمنانش جان سپرد، ما نیز باید در راه دشمنانمان بمیریم.

گفتار ما نیز باید محبت‌مان را بروز دهد: «برای لعن‌کنندگان خود برکت بطلبید.» اگر ایشان خواهان نزول مصیب و بلا بر ما باشند و با گفتارشان آرزوی بدبختی ما را بکنند، ما باید با درخواست برکات آسمانی برای ایشان مقابله به مثل بکنیم و با گفتارمان آرزوی خیریشان را داشته باشیم. گفتار ما در دعا نیز بازتابی است از محبت ما. در هر دو انجیل آمده که «به هر که به شما... جفا رساند، دعای خیر کنید» (متی ۵:۴۴؛ لوقا ۶:۲۸). یوحنا زین‌دهان مسؤلیت برای دعا برای دشمنان را "بالاترین درجه خویشتنداری" می‌داند. او با نگاه به اقتضاها و التزامات این دو آنتی‌تز آخرین، نه پله را ترسیم می‌کند که شفاعت بالاترین آنهاست. پله اول این است که خودمان هیچ اقدام شریانه‌ای نکنیم. دوم، نباید از بدی دیگران انتقام بکشیم. سوم، باید آرام و ساکت باشیم.

چهارم، باید رنج ناعادلانه را تحمل کنیم. پنجم، باید تسلیم شخص بدکار شویم، حتی بیش از آنچه که می‌طلبید. ششم، نباید از او کینه به دل بگیریم، بلکه (پله‌های ۷ و ۸) باید او را دوست بداریم و در حقش نیکی کنیم. و نهمین وظیفه ما این است که برای او نزد خدا شفاعت نماییم.

دعای شفاعت هم تجلی محبت ماست، و هم وسیله‌ای برای رشد آن. محال است بتوان برای کسی دعا کرد که دوستش نداریم، و محال است بتوان دعا را برای او ادامه داد بدون اینکه مشاهده کنیم که محبتمان برای او رو به رشد و فزونی است. بنابراین، نباید منتظر بمانیم تا اول در دلمان نسبت به دشمنان محبت احساس کنیم و بعد برایش دعا کنیم. قبل از اینکه آگاهانه او را دوست داشته باشیم، باید برای او شروع به دعا کنیم؛ آنگاه خواهیم دید که محبت در دلمان شکوفه می‌زند و گل می‌آورد. عیسی هنگامی برای شکنجه‌گرانش دعا می‌کرد که با میخها دست و پایش را سوراخ می‌کردند.

فعلی که در آن آیه به کار رفته، حالت استمرار دارد و به معنای این است که او این دعا را تکرار می‌کرد و می‌گفت: «ای پدر، اینها را بیامرز زیرا که نمی‌دانند چه می‌کنند» (لوقا ۲۳:۳۴). اگر شکنجه بی‌رحمانه صلیب نتوانست دعای خداوند ما را برای دشمنانش ساکت کند، کدامین درد، غرور، تعصب، یا سختدلی می‌تواند سکوت ما را توجیه کند؟

عیسی پس از آنکه مشخص کرد که محبت ما نسبت به دشمنانمان باید در عمل و گفتار و دعای ما بروز یابد، فرمود که فقط در این صورت است که با قطع و یقین نشان خواهیم داد فرزندان چه کسی هستیم، زیرا فقط در آن صورت است که محبتی همچون محبت پدر آسمانی‌مان نشان خواهیم داد. «زیرا که آفتاب خود را بر بدان و نیکان طالع می‌سازد و باران بر عادلان و ظالمان می‌باراند» (آیه ۴۵). محبت خدا به دور از تبعیض است، محبتی است برابر به انسانهای نیک و بد. محبت مسیحی باید از چنین معیاری برخوردار باشد. ما باید همچون خدا محبت کنیم، نه همچون انسان.

زیرا هر گاه آنانی را محبت نمایید که شما را محبت می‌نمایند، چه اجر دارید؟ یا چه امتیازی دارید؟ «گناهکاران هم محبان خود را محبت می‌نمایند» (لوقا ۶:۳۲). انسان سقوط کرده می‌تواند محبت کند. محبت والدین، محبت فرزندان، محبت زن و شوهرها، محبت دوستان، همه اینها همانطور که خوب می‌دانیم، تجربیات عادی بشر خارج از مسیح است. اما هر محبت بشری، حتی در رفیع‌ترین و شریف‌ترین و بهترین شکلش، تا اندازه‌ای به ناخالصی‌های منافع شخصی آلوده است. مامسیحیان به‌طور خاص فرا خوانده شده‌ایم

تا دشمنانمان را محبت کنیم (محبتی که در آن هیچ نفع شخصی نیست)؛ چنین محبتی بدون فیض فوق طبیعی خدا کاری غیرممکن است. اگر فقط آنانی را دوست بداریم که ما را دوست دارند، از کلاهبرداران بهتر نیستیم. اگر فقط برادران و خواهران مسیحی خود را سلام گوییم، از خدانشناسان بهتر نیستیم؛ آنان نیز یکدیگر را سلام می‌گویند.

سؤالی که عیسی طرح کرد، این است: چه فضیلت دارید؟ (آیه ۴۷)، «چه برتری بی‌دارید؟» این کلمه ساده برتری جوهر گفته مسیح است. کافی نیست که مسیحیان به پای غیرمسیحیان برسند؛ دعوت ما این است که در فضیلت از آنان پیشی بگیریم. عدالت ما باید از عدالت فریسیان افزون گردد (آیه ۲۰) و محبتمان نیز باید از محبت خدانشناسان افضل یا برتر شود (آیه ۴۷). بونهوفر در این مورد بسیار خوب می‌نویسد: "آنچه که شخص مسیحی را از دیگران متفاوت می‌سازد، همین "خاص بودن" اوست، همین خصلت فوق‌عادی و غیرعادی است... همین "افزونی" و "فراتر بودن" است... در نظر عیسی، علامت مرغوبیت یک مسیحی در "فوق‌عادی بودن اوست، در فوق طبیعی بودن او."

اما این "فراتر بودن" یا "افزونی" که یک مسیحی باید از خود بروز دهد چیست؟ به گفته عیسی این محبت سوپرمحبتی از نوع بشری نیست. بلکه محبت الهی است که به بدکاران نیز آفتاب و باران می‌بخشد. پس شما کامل باشید زیرا پدر شما که در آسمان است کامل است. در این ایه تاکید بر کلمه شما است تا مسیحیان را از غیرمسیحیان متمایز سازد. ما خواننده شده‌ایم تا در محبت کامل باشیم یعنی حتی دشمنان خود را محبت کنیم با همان نوع محبت و رحمت فراگیر خدا.

بدی کردن در مقابل نیکی کاری است شیطانی، نیکی کردن در مقابل نیکی کاری است انسانی، نیکی کردن در مقابل بدی کاری است الهی.

دعوت عیسی از ما این است که به کسی اقتدا کنیم که پدر ما در آسمان است (آیات ۴۵ و ۴۸). ما فقط زمانی می‌توانیم نشان دهیم پدرمان کیست که شباهت خانوادگی خود را ظاهر سازیم. یعنی فقط زمانی که صلح‌کننده شویم (متی ۵:۹)، فقط زمانی که همچون او با محبتی فراگیر مردم را دوست داشته باشیم. (آیات ۴۵ و ۴۸).

دو آنتی‌تز آخر نمایانگر یک فرایند پیش‌رونده است. اولی یک حکم منفی است: با شریر مقاومت مکنید. دومی مثبت است: دشمنان خود را محبت نمایید و خواهان خیریشان باشید. اولی دعوتی است به عدم مقابله به مثل در حالت منفی؛ دومی دعوتی

است به محبت مثبت. آگوستین می‌گوید: بسیاری از مسیحیان آموخته‌اند که رخساره دیگر را نیز برگردانند اما نمی‌دانند چگونه کسی را که ایشان را زده است محبت کنند.

ما باید فراسوی بردباری برویم، به سوی خدمت کردن؛ باید فراسوی پرهیز از بدی به عوض بدی برویم، به سوی نیکی کردن در مقابل بدی که متحمل می‌شویم. آلفرد پلامر این نکات را به گونه‌ای ساده جمع بندی کرده می‌نویسد: بدی کردن در مقابل نیکی کاری است شیطانی، نیکی کردن در مقابل نیکی کاری است انسانی، نیکی کردن در مقابل بدی کاری است الهی.

در سراسر موعظه‌اش مسیح الگوهای متفاوتی را در مقابل ما قرار می‌دهد که به واسطه آنها فرهنگ دنیوی را با ضد فرهنگ مسیحی مقایسه می‌کند. در کانون فرهنگ غیرمسیحی، مفهوم مقابله به مثل قرار دارد؛ مقابله به مثل در قبال بدی همان انتقام است و مقابله به مثل در قبال نیکی همان جبران محبتی که دیده‌ای. مقابله به مثل راه و روش این دنیا است. از یک سو انتقام و از سوی دیگر جبران؛ مقابله به مثل هم در قبال بدیها و هم در قبال نیکی‌ها. به این ترتیب حسابی با کسی نخواهیم داشت و به هیچکس بدهکار نخواهیم بود.

اما در ملکوت خدا چنین نخواهد بود! این راه و روش گناهکاران و امتهای و باجگیران است. این بالاترین درجه از فضیلت است که ایشان می‌توانند به آن دست یابند. اما برای شهروند ملکوت خدا این بالاترین درجه نیست؛ به همین جهت مسیح می‌پرسد: چه فضیلت دارید؟ (یا چه برتری دارید؟) آنگاه به عنوان راه حلی متفاوت با دنیای اطرافمان الگویی پیش رویمان قرار می‌دهد، و این الگو پدر آسمانی ماست. از آنجا که او نسبت به بدکاران و نیکوکاران مهربان است، فرزندان نیز باید چنین باشند. زندگی بشریت کهنه (سقوط کرده) بر عدالت خشک استوار است یعنی بر انتقام از بدیها و جبران نیکی‌ها. زندگی بشریت نوین (نجات‌یافته) استوار است بر محبت الهی، یعنی اجتناب از انتقام جویی و غلبه بر بدی به واسطه نیکویی.

با نگاهی به تمام این شش آنتی‌تزی، روشن می‌شود که این عدالت "افزونتر" که مسیحیان به سوی آن فراخوانده شده‌اند، چیست؟ این عدالتی است باطنی و قلبی، جایی که روح‌القدس شریعت خدا را نوشته است. دعوت ما در مسیح نه تقلید از راه و روش دنیا، بلکه اقتدار به "پدر" است. و از طریق این اقتدا به پدر است که ضدفرهنگ مسیحی آشکار و قابل رؤیت می‌گردد.